

درس نوشتار

مبانی فلسفی سلامت عادلانه



مدرس:

دکتر اکبر شهریوری

مشاور ریاست دانشگاه علوم پزشکی ایران
در امور اخلاق حرفه‌ای

جلسه ۷



انجمن علمی-دانشجویی
اخلاق پزشکی
دانشگاه علوم پزشکی ایران

مقایسه‌ی تطبیقی سیاست‌گذاری در میان

نظریه‌های سنتی عدالت

نظریه‌هایی که در شش جلسه‌ی قبل بررسی شد به‌عنوان نظریه‌های سنتی عدالت شناخته می‌شوند. البته واژه‌ی سنتی در اینجا به‌معنای قدیمی و غیرکاربردی نیست؛ بلکه بیشتر نشانگر وجه تمایزی است که میان این نظریه‌ها و نظریه‌های قرن بیست‌ویکم یعنی نظریه‌های قابلیت‌ها و عدالت اجتماعی وجود دارد. در نظریه‌های جدید تاکید بر روی قابلیت‌های انسانی و نیک‌زیستی انسان است؛ برخلاف نظریه‌های سنتی که با طرح اصولی کلی در صدد برقراری چارچوبی دقیق برای توزیع عادلانه‌ی منابع‌اند. قبل از اینکه به نظریه‌های جدید عدالت بپردازیم در این جلسه با نگاهی انتقادی و تطبیقی به بررسی سیاست‌گذاری‌های کلان بر اساس نظریه‌های سنتی خواهیم پرداخت. همچنین سعی خواهیم کرد در جلسات آتی سیاست‌گذاری سلامت را در نظریه‌های مساوات‌طلبی لیبرال و فایده‌گروی مورد مذاقه‌ی بیشتری قرار دهیم و پس از آن وارد مباحث نظریه‌های جدید عدالت شویم.

انجمن علمی دانشجویی
اخلاق پزشکی
دانشگاه علوم پزشکی ایران

سیاست‌گذاری بر اساس نظریه‌ی فایده‌گروی

در جلسات قبل گفتیم که از پیچیدگی‌های عملی نظریه‌ی فایده‌گروی در سیاست‌گذاری، احتمال به خطر افتادن گروه‌های اقلیت در جامعه است. اما باید پذیرفت که برخلاف نظریه‌ی افراطی فلسفی اولیه، که به‌نوعی در تزامن با جامعه فئودالی و عقل‌گرایز انگلیس شکل گرفت، هم اکنون این نظریه با رویکردی محافظه‌کارانه سعی در کنار گذاشتن عقاید افراطی گذشته‌ی خود دارد. فلسفه‌ی فایده‌گروی قبل از جنگ جهانی اول و حتی سال‌ها پس از آن هنوز همان آموزه‌ی جسورانه و نوآورانه‌ی خود را دنبال می‌کرد، ولی در چند دهه‌ی اخیر با از دست دادن نقش اولیه، حتی تا حدی به‌عنوان مانعی جهت تغییرات بنیادین شناخته شده است. گرچه هنوز عده‌ای از حامیان این نظریه سعی در احیای آموزه‌های افراطی و حاکم نمودن آن بر دیگر گزاره‌های اخلاقی در جامعه دارند، ولی در کل می‌توان گفت که ظاهراً حفظ شرایط موجود از تمایلات فعلی نظریه‌ی فایده‌گروی است. دلیل اصلی این محافظه‌کاری را می‌توان در عدم

قطعیت شناخت افزایش فایده در کاربرد واقعی اصول فایده‌گروی دانست. حتی بر فرض وجود دلایلی مبنی بر عدم فایده‌ی بعضی از قواعد موجود، می‌توان دلایلی مبنی بر فایده ارائه نمود که ارزیابی و تجدید نظر در خصوص آن قواعد بر اساس فایده‌گروی، سبب بهتر شدن اوضاع نمی‌شود. دلیل این امر را می‌توان اعتقاد مردم به قواعد موجود و ارزشمند دانستن آنان دانست، صرف نظر از اینکه آن قواعد سبب افزایش فایده می‌شوند یا خیر. خلاصه آنکه در حال حاضر پیش‌بینی ما در خصوص افزایش فایده کامل نیست و اقدام عملی در جهت تاسیس نهادهای اجتماعی بر اساس اصول بنیادین فایده‌گروی حتی ممکن است سبب افزایش زیان در جامعه شود. بدین نحو این نظریه خط مشی سیاسی روشنی در خصوص تدوین چارچوب‌های بنیادین جامعه ارائه نمی‌کند و ترجیح می‌دهد ادبیات حاکم بر مباحثات سیاسی با زبانی غیرفایده‌گرایانه نظیر زبان حقوق، مسئولیت، منافع اجتماعی و امثال آن بیان شود و این چنین خود را از رقابت با نظریه‌های حریف کنار می‌کشد. شاید تاریخچه‌ی تشکیل این نظریه نیز دلیل فوق را تقویت کند. نظریه‌ی

فایده‌گروی در دفاع از حقوق اکثریت در مقابل اقلیت نخبه‌ی جامعه شکل گرفت. در گذشته محاسبات فایده‌ی جمعی، حقوق اکثریت را در مقابل حقوق اقلیت حاکم تضمین می‌کرد ولیکن در حال حاضر نگرانی جوامع از پایمال شدن حقوق اقلیت در مقابل اکثریت است و از این رو فایده‌گروی با آموزه‌های سنتی خود نمی‌تواند در دفاع از این حقوق به پا خیزد. این چنین است که حامیان فایده‌گروی نوین علی‌رغم تفکر افراطی پیشینیان‌شان، تمایلی به موضع‌گیری سیاسی مشخصی ندارند. واقعیت این است که این نظریه علاوه‌بر ارائه‌ی تعریف مشخص از رفاه و پارامترهای متشکل آن اعم از مسکن، غذا، سلامتی و نظایر آن، موظف است موضع‌گیری شفاف‌ی نسبت به حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها نیز داشته باشد. از منظر فایده‌گروی، حقوق، معنایی به جز تحلیل و تاثیر در افزایش فایده و کاهش زیان ندارد و استدلال مبنی‌بر نقض حقوق بنیادین بدون تحلیل فایده در این نظریه جایگاهی نخواهد داشت. ایده‌های نوینی همچون حفظ حقوق آزمودنی در تحقیقات پزشکی و برخورداری از حداقل سلامت در جامعه زمانی می‌توانند در این نظریه توجیه شوند که فایده را در جامعه به حداکثر

رسانند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که گرچه اکثر خوانش‌هایی که از نظریه‌ی فایده‌گروی به‌عنوان نظریه‌های عمومی عدالت ارائه می‌شوند با چالشی جدی مواجه‌اند، ولی شاید بتوانند در شکل‌گیری برخی از سیاست‌های کلان جامعه نظیر برخی از سیاست‌های سلامتی، موسسات و نهادهای مربوطه را یاری کنند. برای مثال هنوز استفاده از تحلیل منفعت-خطر یا هزینه-منفعت به‌عنوان تحلیلی جامع در سیاست‌گذاری‌های سلامت در سطح گسترده در حال انجام است. در این خصوص در جلسات آتی بیشتر سخن خواهیم گفت.

سیاست‌گذاری بر اساس نظریه‌ی مساوات‌طلبی لیبرال

می‌توان مساوات‌طلبی لیبرال را پس از جنگ جهانی دوم، توجیهی فلسفی در خصوص دولت رفاه لیبرال-دموکرات دانست. یکی از دلایل نفوذ تفکر مساوات‌طلبی لیبرال در جوامع غربی، ارتباط منطقی آن با دولت رفاه بود. دهه‌های پنجم و ششم قرن بیستم، دولت رفاه با رشد بی‌سابقه‌ای در کشورهای غربی همراه بود، در حالی که

هیچ تفکر بنیادینی از آن حمایت نمی‌کرد. تحقیقات راولز و دورکین مقدمه‌ای در خصوص توجیه فلسفی دولت رفاه برای روشنفکران حامی آن بود. قبل از راولز، عمومی‌ترین شیوه برای توصیف دولت رفاه، سازش میان دو نظریه‌ی رقیب، یعنی لیبرالیسم و مارکسیسم بود. در حالی که لیبرالیسم بر آزادی و بازار آزاد تاکید داشت، مارکسیسم با اعتقاد به برابری، به دنبال طرحی دولتی جهت یکسان‌سازی توزیع در جامعه بود. از این رو آزادی خواهان میانه‌رو در غرب، با تاکید بر اصول کاپیتالیسم و پذیرش نابرابری‌ها، با انتخاب سیاست‌های مساوات‌طلبانه و تلفیق آن با کاپیتالیسم از دولت رفاه حمایت می‌کردند. اما راولز و دورکین شیوهی حمایت از دولت رفاه را تغییر دادند.

بدین صورت که گرچه نظریه‌های آن دو از برخی از انواع نابرابری‌هایی که ناشی از آزادی‌های اقتصادی بود، حمایت می‌کردند، ولی این حمایت به این علت نبود که آزادی در مقابل برابری است، بلکه چنین آزادی‌هایی را برای تقویت نفس برابری در جامعه لازم می‌دانستند. همان اصلی که لیبرال‌های میانه‌رو را ملزم به تجویز بازار آزاد می‌کرد - بدین معنا که افراد باید مسئول انتخاب‌های خود باشند -

آنان را ملزم می‌نمود که به واسطه‌ی بازار آزاد، مردم به‌خاطر شرایط ناخواسته‌شان جریمه نشوند. این مفهوم از برابری، به‌صورتی پارادوکسیکال هم ریشه در آزادی بازار و هم در محدود نمودن آن دارد. بنابراین، خواسته‌ی آزادی‌خواهان میانه‌رو تلفیقی از اقتصاد آزاد و دولت رفاه بود، ولی نه به شیوه‌ی سازش میان دو نظریه‌ی رقیب، بلکه برای دسترسی به عملی‌ترین شیوه‌ی شناخت نیازهایی که از خود برابری ناشی می‌شد. ارتباط میان فلسفه‌ی مساوات‌طلبی لیبرال و سیاست‌های دولت رفاه چنان محکم است که برخی آن را لیبرالیسم دولت رفاه نامیده‌اند و راولز را به‌عنوان پیشنهاددهنده‌ی فلسفه‌ی مدافع شاخه‌ای از مساوات‌طلبی کاپیتالیسم دولت رفاه معرفی کرده‌اند. ولیکن هم اکنون این ارتباط به‌شدت زیر سوال است و مشخص نیست که اعمال اصول مساوات‌طلبی لیبرال به دولت رفاه منجر شود.

مساوات‌طلبی لیبرال به دنبال آن است که هر فرد زندگی خود را با سهم برابری از منابع اجتماعی آغاز کند، لذا سیاست‌های مورد نیاز برای رسیدن به این هدف قاعده‌تاً ورای رویکرد سنتی دولت رفاه است. چنانکه می‌دانیم

دولت رفاه به دنبال اصلاح موارد نابرابری، پس از رویداد آن در بازار، از طریق اخذ مالیات و برنامه‌های انتقال مجدد منابع است، در حالی که تمرکز بر چنین توزیع مجدد درآمد، به نوعی تایید و پذیرش بی‌عدالتی و نهایتاً تلاش انسان‌دوستانه جهت عواقب ناشی از قدرت ناعادلانه است. اگر هدف ما اصلاح نابرابری پیشینی در موهبت‌ها است، نیازمندیم به ساختارهای اقتصادی تثبیت‌شده‌ی جوامع نوین به صورت مستقیم حمله کنیم زیرا این ساختارها سبب محرومیت فقرا، زنان یا اقلیت‌های نژادی شده‌اند. این امر نیازمند سیاست‌های نسبتاً رادیکال‌تری نظیر ثبت درآمد پایه‌ای، توزیع سهام، پرداخت وجه نقد به زنان خانه‌دار، جبران سرمایه‌گذاری تحصیلی و امثال آن است. باید موارد فوق‌تک‌تک اجرا شوند، تا اطمینان حاصل شود که به نتایج حاصل از فرضیه‌ی حراج دورکین نزدیک شده‌ایم. شاید مساوات‌طلبان لیبرال از ادامه‌ی برنامه‌های موجود نظیر توزیع مجدد درآمد نیز استقبال کنند، ولی قطعاً این امر پس از توزیع رادیکال ابتدایی ثروت و مالکیت خصوصی خواهد بود.

جالب توجه است که خود راولز نیز این نکته را تشخیص داده بود که اصول مساوات‌طلبی لیبرال نمی‌تواند به واسطه‌ی دولت رفاه تامین شود. وی تاکید بر دموکراسی مالکیت خصوصی داشت و بر این اعتقاد بود که این نوع از دموکراسی بر دولت رفاه ارجح است، نه فقط به این علت که نیاز به توزیع مجدد پسینی را کاهش می‌دهد، بلکه به این علت که می‌تواند از ارتباطات سلطه‌جویانه و تحقیرآمیز میان نیروی کار نیز جلوگیری کند. هرچه موهبت‌های پیشینی به برابری نزدیک شوند، نیازی نخواهد بود که عده‌ای وابسته به دیگران شده و مجبور به پذیرش شغل‌های روتین و خسته‌کننده‌ای شوند که سبب تخریب احساسات و افکار انسانی می‌شود. این مطلب نکته‌ی مهمی را در خصوص پیچیدگی‌های مساوات‌طلبی لیبرال گوشزد می‌کند. دورکین اغلب بر این نکته تاکید داشت که احتمالی‌ترین نتیجه‌ی اجرای توصیف وی از عدالت، افزایش سطح انتقال پرداخت نهایی میان شاغلین نقش‌های اجتماعی موجود و کاهش اختلاف سطح میان آنان خواهد بود. اما چنانکه راولز نیز اشاره می‌کند، مساوات‌طلبان لیبرال همچنین باید نگران شیوه‌ای باشند که این نقش‌های موجود را باز تعریف

می‌کند. برای مثال یک ترکیب مهم از منابع قابل‌دسترس انسان، شامل فرصت‌های موجود در خصوص توسعه‌ی مهارت فردی و اعمال مسئولیت است. اهمیت این موارد عمدتاً نه به خاطر درآمدی است که از یک شغل ایجاد می‌شود، بلکه به علت ارتباطاتی است که به واسطه‌ی آن شغل به وجود می‌آید. مردم عموماً داخل ارتباطات اجتماعی‌ای نمی‌شوند که نافی این فرصت‌هاست و یا آنها را در ارتباطات سلطه‌جویانه و تحقیرآمیز قرار می‌دهد. از منظر برابری، زنان موافق سیستمی نخواهند بود که شغل مردانه نسبت به شغل زنانه در آن برتری داشته باشد. همچنین کارگران با تمایز افراطی میان کارکنان فیزیکی و ذهنی مخالف خواهند بود. اصولاً مردم در موقعیت‌های برابر اولیه چنین نقش‌هایی را نخواهند پذیرفت چرا که سبب سرکوب موقعیت سیاسی و حقوقی آنها خواهد شد. اعتراض پرستاران زن به سیستم‌های مراقبت سلامتی در تمایز میان آنان و پزشکان و اعتراض کارگران به سیستم مدیریت علمی در همین راستا تفسیر می‌شود. اگر زنان و کارگران در محیط کار همان قدرت مردان و کارفرمایان را داشته باشند، تغییرات حاصله به صورت کامل شکل روابط کاری را تغییر خواهند داد.

نتایج این تغییرات نه تنها سبب افزایش برابری بیشتر در کسب درآمد میان نقش‌های اجتماعی خواهد شد، بلکه برابری بیشتری را نیز در فرصت‌های آموزشی، توسعه‌ی فردی و اعمال مسئولیت به دنبال خواهد داشت.

به زعم دورکین توجیه مناسب در خصوص افزایش انتقال پرداخت‌ها، ریشه در خواست و اراده‌ی فقرا، در ورود به بازار کار، با گامی برابر با سایر افراد جامعه دارد. اما همچنین می‌توان فرض کرد، زمانی که فقرا با گامی برابر وارد بازار کار شوند، دیگر نخواهند پذیرفت که شغل مورد نظر سبب وابستگی برده‌وار آنها به دیگران شود. از این رو مساوات‌طلبان لیبرال نه تنها باید دغدغه‌ی انتقال درآمد از مرفهین به افراد کم‌بهره را داشته باشند، بلکه باید مطمئن شوند که مرفهین چنان قدرتی ندارند که دیگران را در محیط کار مرعوب خود کنند. قطعاً این مورد نمی‌تواند از طریق مالیات سنتی و برنامه‌های انتقال وجوه دولت رفاه حاصل شود، بلکه باید با افزایش موهبت‌های پیشینی، مردم را به گونه‌ای منصفانه وارد بازار کار نمود. متأسفانه توضیحات راولز از دموکراسی مالکیت خصوصی، راهگشای شناخت جوهره‌ی اصلی نظریه‌ی عدالت وی

نیست. بجز یک نظریه‌ی معتدل و میانه در خصوص محدود نمودن ارث، راولز هیچ نظریه‌ای از چگونگی اجرای چنین دموکراسی خصوصی و اینکه چگونه باید نابرابری‌های طبقاتی تثبیت‌شده‌ی فعلی را کاهش داد، ارائه نمی‌دهد. به‌طور مشابهی دورکین نیز هیچ پیشنهادی در خصوص چگونگی یکسان‌سازی مواهب پیشینی ارائه نداده است. این ناهماهنگی میان تئوری و عمل، سیاست‌گذاری در نظریه‌ی مساوات‌طلبی لیبرال را با بحران مواجه کرده است. از این رو برخی با تعدیل دولت رفاه و تضمین آن در خصوص آزادی و عدالت، در پی تلفیق دو نظریه‌ی دولت رفاه و دموکراسی مالکیت خصوصی‌اند. با این حال دولت رفاه نیازمند رشد اقتصادی جهت تامین برنامه‌های توزیع مجدد خود است، در حالی که چنین ساختار اقتصادی در حال رشد فقط می‌تواند با سیاست‌هایی تامین شود که بعضاً با اصول عدالت در تعارض‌اند. این تفکر سبب دو شاخه شدن لیبرالیسم شده است. شاخه‌ی سنتی تمایل به رشد اقتصادی و کاهش توقعات مردم در خصوص عدالت و آزادی دارد و شاخه‌ی جدید با تاکید بر اصول عدالت در پی یکسان‌سازی وضعیت است. به هر

حال آرمان‌های مساوات‌طلبان لیبرال جذاب‌اند، اما برای اجرایی شدن آنها، تغییرات گسترده‌ای ورای آنچه که راولز و دورکین می‌گویند، مورد نیاز است. اعتقاد به بهره‌وری در جامعه‌ی آمریکا با تداوم نابرابری‌های تثبیت‌شده‌ی نژاد، طبقه‌ی اجتماعی و جنسیت، جایی برای اصلاحات رادیکال باقی نمی‌گذارد.

شاید یکی از دلایلی که تفکر مساوات‌طلبی لیبرال را به‌سمت محافظه‌کاری سوق داد، برخورد ریگان و تاچر در خصوص دولت رفاه با تصویب دستورالعمل "حق جدید"¹ بود. این دو سیاست‌مدار در دهه‌ی هشتاد قرن بیستم با انتقاد بنیادی از دولت رفاه، نابرابری‌های اجتماعی را به اوج خود رساندند. آنان دولت رفاه را نافی مسئولیت شخصی، سرکوب‌کننده‌ی نوآوری و کاهش‌دهنده‌ی اثربخشی می‌دانستند. تفکر راولز و دورکین در بستر یادشده، سعی در ایجاد نوعی برابری حداقلی بود که با کنار گذاشتن دولت رفاه، کاملاً در حال تخریب و از بین رفتن بود. بدین نحو برخلاف آرمان‌های مساوات‌طلبی لیبرال، چهره‌ای محافظه‌کارانه از آن به نمایش گذاشته شد. در حقیقت با حاکمیت دستورالعمل "حق جدید"، تمام تلاش

¹New Right's Agenda

مساوات‌طلبان، احیای مزایای دولت رفاه در مقابل حقوق مالکیت افسارگسیخته‌ی جدید شد. با اینکه دموکراسی مالکیت خصوصی و یا همان "جامعه‌ی سهام‌داری" آرمان مساوات‌طلبان لیبرال بود، ولیکن با توجه به شرایط موجود، دفاع از اخذ مالیات و نحوه‌ی انتقال آن در توزیع مجدد در دستور کار آنان قرار گرفت. این چنین بود که دورکین به‌جای معرفی برنامه‌ای جامع در خصوص راهبری سیستم اقتصادی به‌سمت عدم حساسیت به شرایط، به‌دنبال دفاع از حساسیت به انتخاب افراد در نظریه‌ی خود برآمد. انتقاد مبنایی بنیان‌گذاران دستورالعمل "حق جدید" به غیر حساس بودن دولت رفاه در خصوص انتخاب‌های مردم، دورکین را بر آن داشت که با دفاع از نظریه‌ی مساوات‌طلبی در بُعد حساسیت به انتخاب، از توضیح و تبیین بُعد اصلی نظریه‌ی خود مبنی بر عدم حساسیت به شرایط غفلت نماید. برای مثال پذیرش بیمه‌ی سلامت خصوصی توسط دورکین به‌نوعی تحت تاثیر جو حاکم بر جوامع غربی صورت گرفت که خود ناشی از دستورالعمل "حق جدید" بود.

بدین صورت این سیاست در مورد اصلاح شرایطی که سبب نابرابری شده

بودند، ساکت بود و در عوض به‌دنبال تست حساسیت به جاه‌طلبی بود. بیمه‌ی سلامت خصوصی علاوه‌بر تخریب حمایت طبقه‌ی متوسط از مراقبت سلامت عمومی، سبب تحقیر بیشتر نیازمندان و فقرا شد. قطعاً نتیجه‌ی حاصله، مورد نظر دورکین نبود، زیرا ایده‌آل وی رشد توأمان حساسیت بر جاه‌طلبی و عدم حساسیت به شرایط بود ولیکن جو سیاسی حاکم اجازه بروز به هر دو بُعد از نظریه‌ی مساوات‌طلبی لیبرال را نداد. بدیهی است که افراد زمانی می‌توانند مسئول انتخاب‌های خویش تلقی شوند که جامعه امکانات تحصیلی، درمانی و نظایر آن را در اختیار آنان گذاشته باشد.

سوگیری ناخواسته‌ی نظریه‌ی مساوات طلبان لیبرال به حساسیت به جاه‌طلبی سبب شد که عده‌ای نظریه‌ی یادشده را در بُعد فلسفی جامع ولی در بعد سیاسی ناقص قلمداد کنند، زیرا این نظریه نتوانست ویژگی صحیحی را از واژه‌ی برابری در جامعه القا کند. شهروندان کم‌بهره از طرف دولت‌ها به‌عنوان افراد تنبل و بالقوه متقلبی معرفی شدند که به‌دنبال پذیرش مسئولیت اعمال خویش نیستند. حال باید آنان اثبات می‌کردند که وضعیت

نابسامان‌شان، به‌واسطه‌ی شرایط ناعادلانه‌ی اجتماعی بود و این امر به جز تخریب یک‌پارچگی روابط میان شهروندان چیزی به ارمغان نیاورد. با این وصف برخی از منتقدان، تاکید مساوات‌طلبان را مبنی‌بر تمایز میان نابرابری‌های اختیاری و غیراختیاری، سبب ترحم نامحرمانه به فقرای مستحق و برخورد پرخاشگرانه‌ی پدرسالارانه به فقرای غیرمستحق می‌دانند.

در هر حال اجرای نظریه‌ی راولز و دورکین مستلزم تغییرات بنیادی در تخصیص حقوق مالکیت است، و حتی ممکن است به‌سمت تغییرات رادیکال در روابط جنسیتی سوق داده شود. توزیع نامناسب فعلی منابع در میان مردان و زنان با نتایج انتخاب آزادانه‌ی وضعیت فرضی نخستین راولز و یا حراج دورکین سازگار نیست. هیچ نظریه‌پردازی در خصوص چگونگی این کاهش نرخ برابری شغل و چرخش به سمت مشارکت حداکثری زنان، ابراز نظر نکرده است. اصول عدالت توزیعی راولز با در نظر گرفتن سهمی برابر برای افراد، سوالاتی اساسی در خصوص نحوه‌ی اجرای عدالت در خانواده ایجاد می‌کند که سبب برهم ریختن وضعیت تثبیت شده‌ی فعلی می‌شود. با پذیرش اصلاحات رادیکال در جامعه‌ی

لیبرال، لیبرالیسم به فاز جدیدی وارد می‌شود که شاید بتوان آن را پُست لیبرالیسم نامید.

در این فاز تمرکز تنها بر حفاظت افراد در مقابل حکومت نیست، بلکه حفاظت آنان در مقابل تنش‌های اجتماعی مخرب و اعمالی که زاییده‌ی شرایط نابرابرند نیز در دستور کار قرار می‌گیرد. عده‌ای بر این باورند که این امر با توجه به گره‌های تاریخی میان رادیکالیسم و لیبرالیسم بیش از اندازه بازدارنده خواهد بود.

سیاسیت‌گذاری بر اساس نظریه‌ی آزادانگاری

گفتیم که آزادانگاران در تعهد به اصل احترام به انتخاب افراد، با مساوات‌طلبان لیبرال مشترکند، اما اصل اصلاح شرایط نابرابر را نمی‌پذیرند. ظاهراً این تفکر در حد افراطی خود، نه‌تنها از لحاظ شهودی غیرقابل‌پذیرش است، بلکه نوعی نتیجه‌ی معکوس نیز در بر دارد، زیرا کوتاهی در اصلاح شرایط محرومین، سبب تخریب ارزش‌های مهمی نظیر اراده‌ی آزاد افراد نیز می‌شود که به‌واسطه‌ی آن، اصل احترام به انتخاب آزاد که مورد نظر آزادانگاران است، از

بین می‌رود. با عدم رسیدگی به وضع محرومین و یکسان‌سازی شرایط، ظرفیت افراد را در مقابل انتخاب‌هایشان کاهش داده، کرامت و به‌دنبال آن کنشگر اخلاقی بودن انسان را زیر سوال خواهیم برد. به همین علت آزادانگاری در عمل ظاهری متفاوت دارد. این نظریه از نوعی استدلال شیب لغزنده در دفاع از عدم یکسان‌سازی استفاده می‌کند و بر این باور است که سعی در بر آورده کردن اصل برابری شرایط، افزایش بی‌رویه‌ی هزینه‌ها را در بر خواهد داشت. آزادانگاران نیز همانند مساوات‌طلبانی نظیر راولز معتقدند، مفهوم عمومی برابری فرصت، مفهومی ناپایدار است. اگر ما به‌دنبال اصلاح محرومیت‌های اجتماعی برویم، هیچ دلیلی وجود نخواهد داشت که محرومیت‌های طبیعی را نیز اصلاح نکنیم در حالی که ممکن است اصلاح شرایط نابرابر در تئوری، ادعایی مشروع جلوه کند ولی در عمل هر گونه اقدام اجرایی به شیب لغزنده‌ای منجر می‌شود که دخالت‌های اجتماعی ظالمانه را رواج خواهد داد. چه بسا این دخالت‌ها به سیاست‌گذاری‌های پدرسالارانه و حتی مهندسی انسان نیز بیانجامد. این چنین، راه برای نظام سرفداری² باز

شده و الزام به برابری شرایط، اصل احترام به انتخاب‌ها را خواهد بلعید. قبلاً اشاره کردیم که مساوات‌طلبان لیبرال امیدوارند که بتوانند تعادلی میان احترام به انتخاب مردم و اصلاح شرایط ایجاد کنند. در برخی موارد به نظر می‌رسد این کار مشکل‌ساز نباشد. برای مثال تلاش برای یکسان‌سازی امکانات تحصیلی به‌نحوی که اطمینان حاصل شود که مراکز آموزشی رنگین‌پوستان و سفیدپوستان یکسان است، نیازی به روش ظالمانه برای سرکوب انتخاب افراد ندارد و یا تغییر نابرابری‌های تثبیت‌شده میان گروه‌های اجتماعی مختلف، نیازمند مداخلات زیادی نیست که مخرب انتخاب‌های افراد باشد. در کل می‌توان گفت نابرابری‌های سیستماتیک، نیازمند تخریب انتخاب‌های مردم نیست، اما اصل یکسان‌سازی شرایط برای جبران تفاوت‌ها، فقط در میان گروه‌های اجتماعی نیست، بلکه دامنه‌ی آن در میان تک تک افراد جامعه نیز تسری می‌یابد. مضافاً بر اینکه کاملاً معلوم نیست که این تفاوت‌ها ناشی از انتخاب افراد و یا اوضاع و احوال حاکم بر جامعه‌اند. برای مثال در تعریف اصل "حساس به

در سیستم فئودالی به رعایای وابسته به زمین اطلاق می‌شد. آنان گرچه برده نبودند ولی با زمین خرید و فروش می شدند و فاقد آزادی واقعی بودند.

جاه‌طلبی" که از دو فرد کشاورز و تنیس باز صحبت شد، اختلاف مشروع، اختلافی است که ناشی از سعی و تلاش متفاوت آن دو باشد. برای موفقیت در این امر، مهم این است که هر دو فرد در شرایط یکسانی قرار گرفته باشند، یعنی هیچ گونه نابرابری در مهارت یا تحصیلات که توانایی فرد را در تلاش مربوطه تحت تاثیر قرار دهد، وجود نداشته باشد. اما در جهان واقعی افراد زمینه‌های متفاوتی دارند که هر یک از آنها می‌تواند سبب تفاوت میان انتخاب‌هایشان شود. مثلاً تفاوت در سعی و تلاش افراد گاهی مرتبط با عزت نفس آنهاست که خود ناشی از تاثیرات محیط اجتماعی است. برخی از کودکان از والدین یا دوستان مساعدت‌کننده و همراه‌تری برخوردارند که این امر بر عزت نفس آنان در زمان رشد تاثیر بسزایی می‌گذارد. به گفته‌ی راولز بنیان‌های اجتماعی عزت نفس را شاید بتوان مهم‌ترین مصلحت پایه‌ای محسوب نمود، اما آیا می‌توان از دولت‌ها درخواست کرد که مساعدت والدین را در این زمینه اندازه‌گیری کنند؟

با این حساب، به‌جای جبران اثر شرایط نابرابر بر روی تلاش افراد، می‌توانیم بر عواملی که سبب تفاوت

در تلاش و کوشش کودکان در شروع زندگی و یا حین پرورش آنان می‌شود تمرکز کنیم. ولی پرواضح است که اعمال چنین شیوه‌هایی به‌شدت انتخاب‌های آزاد افراد را محدود می‌کند و این امر مخالف فلسفه‌ی لیبرالیسم است و آزادانگاران همواره نگرانند که تعهد مساوات‌طلبی در خصوص یکسان‌سازی شرایط به نقض انتخاب‌های افراد منجر نشود. به عبارت دیگر مساوات‌طلبان به‌دنبال یکسان‌سازی شرایط به‌منظور احترام بیشتر به انتخاب افرادند، ولی ظاهراً تضمینی نیست که اجرایی کردن این امر سبب از بین رفتن اصل انتخاب افراد نشود. پیشروی در اینجا متوقف نمی‌شود، چرا که اصل یکسان‌سازی شرایط را می‌توان در خصوص مهندسی ژنتیک و دست‌کاری رویان جهت برابر نمودن شرایط طبیعی نیز به کار برد. حتی در این مرحله می‌توان از انتقال‌های بیولوژیکی نیز حمایت کرد. چرا نباید یک چشم انسانی را که دارای دو چشم است به فردی که از دو چشم نابینا است، منتقل کرد؟ برخی از حامیان مساوات‌طلبی در رد این اشکال این گونه استدلال می‌کنند که چون اعضای بدن، هویت فرد را تشکیل می‌دهند نمی‌توان چنین انتقالی را مشروع دانست. در حالی که در پاسخ

می‌توان گفت که بسیاری از اعضا نقش دوگانه دارند، چنانکه با انتقال خون و یا کلیه، هویت افراد تغییر نمی‌کند، بلکه شرایط طبیعی بیماران را به سمت یکسان‌سازی با دیگران پیش می‌برد. با این فرض آیا می‌توان حکم به انتقال اجباری کلیه در افراد سالم به افراد ناسالم جهت یکسان‌سازی شرایط به بهانه‌ی برقراری عدالت نمود؟ اگر شروع به یکسان‌سازی مواهب طبیعی کنیم، دیگر نقطه‌ی توقفی وجود نخواهد داشت. این چنین، بار دیگر با مسئله‌ی شیب لغزنده مواجه می‌شویم.

دورکین این خطر شیب لغزنده را تشخیص داده بود و معتقد بود که باید حرمت بدن را حفظ کنیم. صرف نظر از اینکه اعضای بدن از چه درجه‌ی اهمیتی برخوردارند، باید اطمینان یابیم که اصل یکسان‌سازی شرایط، حرمت بدن ما را نقض نمی‌کند. آزادانگاران در پاسخ به دورکین می‌گویند، اگر ما بتوانیم صرفاً به منظور اطمینان از حفظ شخصیت فردی افراد، چنین حرمتی را قائل شویم، چرا در خصوص سایر شرایط چنین حرمتی را قائل نمی‌شویم؟

دقت کنید که بسیاری از آزادانگاران معترفند که جبران فرصت‌های نابرابر با حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر از

وظایف دولت‌هاست، لیکن این وظیفه با نظریه‌هایی چون نظریه‌ی دولت رفاه و یا یکسان‌سازی شرایط مساوات طلبان لیبرال قابل‌اجرا نیست. رفاه با اخذ مالیات شدید از سخت‌کوشان جامعه جهت پرداخت یارانه به افراد تنبل که صرفاً به دنبال فرار از کار و تلاش‌اند، ناقض هنجار حساسیت به جاه‌طلبی افراد و مسئولیت‌پذیری در خصوص انتخاب آنان است و آمار نشان می‌دهد، دولت رفاه نیز موفقیتی در جبران وضعیت محرومین افراد فقیر کسب ننموده است. در حالی که فرض مساوات‌طلبان لیبرال نیز این بود که سیاست‌گذاری‌های توزیع مجدد منابع، محرومین را قادر خواهد کرد تا با اعمال حقوق سیاسی و شهروندی خود به وضعیت بهتری سوق یابند، دستورالعمل "حق جدید" نشان داد که آموزه‌های دولت رفاه که بر اساس توزیع مجدد منابع شکل گرفته بود با ایجاد فرهنگ وابستگی با شکست روبرو شده و خود سبب تداوم بخشیدن معضل محرومین توسط منفعل کردن آنان و تشدید وضعیت بروکراتیک جامعه شده است. بنابراین دولت رفاه در یکسان‌سازی شرایط، شکست خورده و بیم آن می‌رود که وضعیت فقرا در محرومیت خود تثبیت شود. برای غلبه بر این شکست،

دستورالعمل حق جدید، پیشنهاد می‌کند به جای تمرکز بر استحقاق افراد، باید به دنبال مسئولیت‌پذیری آنان برای کسب درآمد جهت گذران زندگی باشیم. این استدلال به اینجا ختم می‌شود که چون دولت رفاه سبب عدم استقلال افراد شده است، شبکه‌ی امنیتی آن باید گسسته و هرگونه تعهد رفاهی به دوش خود آنان واگذار شود. نتیجه‌ی تمامی این استدلال‌ها از سوی آزادانگاران، تاکید بر این نکته است که سیاست‌های توزیع مجدد باید این اطمینان را به ما بدهد که فقط با هدف جبران محرومیت‌های غیرارادی اعمال می‌شود و قصد دادن یارانه به تنبلیان فراری از کار را ندارد. از این نکته نیز نباید غفلت نمود که عدم موفقیت دولت رفاه، نه تنها در ضعف در سیاست‌گذاری‌های توزیع مجدد، بلکه همچنین به واسطه‌ی ضعف در ظرفیت اجرایی دولت‌ها بود، و همین امر سبب شده است که عده‌ای از منتقدین، هر گونه پیشنهاد اجرایی در خصوص اعمال عدالت اجتماعی را به هدر دادن منابع مازاد از مالیات دهندگان تلقی کنند. با توضیحاتی که ارائه شد شاید بتوان ادعا کرد تفاوتی اساسی میان اندیشمندان غربی در خصوص اصل عدالت وجود ندارد، آنچه موجب

اختلاف است، اعتماد به توانایی سیستم‌های سیاسی و اقتصادی این کشورها در حاکم نمودن اصول عدالت است. با این حال دموکراسی‌های غربی کم‌وبیش ارتباط خود را با نظریه‌های فلسفی عدالت حفظ کرده‌اند، مضافاً بر اینکه برخی از آزادانگاران با استفاده از تلفیق فایده‌گرایی و آزادانگاری بر این باورند که تضمین بیشترین اثربخشی در جامعه و بیشترین رفاه جمعی، فقط با کوچک کردن دولت و آزادی بخش خصوصی میسر است. آقای کیملیکا تفاوت نظریه‌های آزادانگاری و مساوات‌طلبی را در بحث اجرای عدالت، نه در قداست بخشی به مالکیت خصوصی و نه در وظیفه‌ی افراطی در اصلاح و یکسان‌سازی شرایط می‌داند بلکه به نظر وی این تفاوت را باید در پاسخ‌گویی صحیح و عملی به سوالات زیر جستجو کنیم:

الف- فقر تا چه اندازه به واسطه‌ی بدبختی و نابرابری فرصت‌ها و چه حد ناشی از انتخاب مردم است؟ زمانی که به توزیع مجدد پول رو می‌آوریم، آیا کمک به قربانیانی که تحت شرایط غیرهمسانند می‌کنیم و یا یارانه‌ی هزینه‌های سنگین زندگی کسانی را

در مبحث امت‌گرویی اشاره شد که امت‌گرایان از تنوع اهداف بشری در جوامع مدرن و تاثیر منفی آن بر اتحاد و توانایی متحد شدن افراد در اهداف مشترك به‌شدت نگران‌اند. اصولاً آنان باور ندارند که تعهدات ضعیفی نظیر اصول عدالت بتوانند اتحاد جامعه را حفظ کنند و به پندار آنان نهایتاً تعادل میان تكثر و اتحاد به‌سمت تكثر و افتراق پیش خواهد رفت. این عدم تعادل می‌تواند سبب تخریب و یا حداقل کاهش نقش نهادهای اجتماعی نظیر خانواده، مدارس، مشارکتهای محلی و مذهبی شود. در مقابل لیبرال‌ها، که در گفتمان عمومی تاکید بر حفاظت از آزادی‌های فردی و دسترسی منصفانه به منابع اقتصادی دارند، سعی و تلاش امت‌گرایان در بازیابی نهادهای اجتماعی و ظرفیت آنان برای خلق یک حس اخلاقی مشترك است.

درست است که امت‌گرایان در خصوص ارتباط میان تكثر و اتحاد جامعه نظری مشترك دارند، ولی در خصوص نحوه و چگونگی ایجاد تعادل مجدد میان آن دو اتفاق نظری وجود ندارد. دو دیدگاه متفاوت در این

ب- آیا با حاکمیت دولت رفاه، کمک می‌کنیم تا فقرا بر محرومیت خویش غلبه کرده و مشارکت خود را در جامعه احیا کنند و یا طبقه‌ای از افراد وابسته‌ای را ایجاد می‌کنیم که در دام فقر گرفتار و همواره در جامعه نادیده انگاشته شوند؟

ج- زمانی که فقر تا اندازه‌ای وابسته به شرایط نابرابر و تا حدی دیگر وابسته به انتخاب افراد باشد، چگونه باید تشخیص داد که شرایط نابرابر منجر به فقر شده است و یا انتخاب افراد؟

د- آیا اصولاً دولت‌ها ظرفیت اصلاح محرومیت‌های اجتماعی را دارند یا عوامل محرومیت‌هایی چون فقر، بی‌خانمانی، افت نرخ تحصیلی و نظایر آن آنقدر پیچیده‌اند که دولت‌ها توان اصلاح آن را نداشته و با دخالتشان وضعیت را بغرنج‌تر می‌کنند؟

خصوص از سوی امت‌گرایان ارائه شده است که نتایج حاصل از هر یک، دیدگاه‌های سیاسی متفاوتی را ایجاد خواهد کرد. عده‌ای که نیم‌نگاهی به گذشته دارند، رشد مفهوم امت‌گرایی را در احیای مفاهیم نهادهای اجتماعی سنتی می‌دانند و معتقدند این نهادها در گذشته به‌خوبی نقش خود را ایفا می‌کردند، ولی در حال حاضر به‌طور گسترده‌ای با ایجاد نظریه‌های مبتنی بر فردگرایی و تکثر بیش از حد گروه‌های اجتماعی رو به افول گذاشته‌اند. جنبش‌های جدیدی که در دفاع از فمینیسم، همجنس‌گرایی و مصرف‌گرایی ایجاد شده است در حال تخریب مفهوم امت‌اند. این جنبش‌ها و اموری نظایر آن سبب ایجاد جامعه‌ای بی‌بندوبار شده‌اند که توجه به ترجیحات شخصی در آن بیش از توجه به مسئولیت‌های اجتماعی است. این گروه از امت‌گرایان اصلاح وضعیت را در احیای مجدد تعادل میان تکثر و اتحاد جامعه از طریق احیای مفهوم مصلحت عمومی می‌دانند که این امر خود در گرو کاهش انواع تکثری است که سبب تخریب مفهوم مصلحت شده است. آنان عدم مشروعیت همجنس‌گرایی، ممنوعیت طلاق و ارتقای معنویات در مدارس را از راهکارهای اصلی ایجاد

اتحاد و همبستگی می‌دانند. ولی ظاهراً این شکل از امت‌گروی که کاملاً محافظه‌کارانه است، در ادبیات جدید امت‌گرایان جایگاهی ندارد. با اینکه اغلب امت‌گرایان در دسته‌ی نخست جای می‌گیرند ولیکن عده‌ای دیگر از آنان به پذیرش انتخاب فردی و تکثرهای فرهنگی جدید و نهایتاً ویژگی‌های مدرنیته تن در داده‌اند. آنان پذیرفته‌اند که جهان فعلی یک جهان چند نژادی، چند مذهبی و چند فرهنگی است که اعضای آنان به‌دنبال تثبیت حقوق جدید خود اند، گرچه این حقوق با شیوه‌های زندگی سنتی ناسازگار باشد. این گروه از امت‌گرایان که به‌قول فیلیپز، نیم‌نگاهی به آینده دارند از این نکته ابراز نگرانی می‌کنند که ممکن است منابع سنتی ما که قبلاً در خصوص اتحاد میان اقوام کارآیی داشتند، در حال حاضر دیگر آن کارآیی گذشته را نداشته باشند. از این رو باید هم اکنون به‌دنبال منابعی قوی‌تر باشیم تا اشکال جدیدتر تکثر را بتواند در خود جذب کرده و اتحادی جدید به وجود آورد. این شیوه برخلاف شیوه‌ی گروه اول محدودکننده‌ی عقاید مختلف نیست، بلکه با پذیرش تکثر جدید به‌دنبال شیوه‌های نوین اتحاد است. اقدامات جدیدی نظیر خدمات ملی در آمریکا از تبعات پذیرش نظریه‌ی

امت‌گرایان جدید است. بر اساس این اقدام، شهروندان جوان با پیش‌زمینه‌های متفاوت می‌توانند در پروژه‌های عمومی مشخصی با یکدیگر همکاری داشته باشند. بدین نحو، تفکر جدید نیازمند حذف مفهوم ارزش آزادی فردی به‌عنوان مقدمه‌ای برای اتحاد و همبستگی نیست. ملی‌گرایی لیبرال را می‌توان به‌عنوان شکلی از امت‌گرایی دانست که نگاه به آینده دارد. تفکر جدید ملی‌گرایی به‌دنبال ایجاد تعهدی جدید برای مردمی است که ریشه‌ها، عقاید و شیوه‌های زندگی متفاوتی دارند. این نوع از امت‌گرایی، ملی‌گرایی لیبرال و جمهوری‌خواهی را در هم ادغام کرده است، چنانکه در کنار حمایت از حقوق زنان و اقلیت‌ها و به رسمیت شناختن گروه‌های مختلف، به‌دنبال ادغام فمینیسم و تکثر فرهنگی نیز می‌باشد. البته تمایز میان امت‌گرایانی که نظر به گذشته و آینده دارند، تمایزی کامل و دقیق نیست. برخی امت‌گرایان سعی در تلفیق هر دو جز در نظریه‌های خود دارند، از این رو قرارداد امت‌گرایان در دو گروه چپ و راست مشکل است. در بسیاری از نوشته‌های امت‌گرایان، عناصر محافظه‌کارانه و اشکال جدید امت‌گروی توأمان دیده می‌شود. با توضیحاتی که ارائه شد

قابل‌پیش‌بینی خواهد بود که آرمان‌های امت‌گرایان در مباحث مراقبت سلامتی و اخلاقیات زیستی نیز در چارچوب مصالح اجتماعی شکل گیرد. یکی از مباحث مهم حامیان امت‌گروی در اخلاقیات زیستی، بحث استفاده از ارگان‌های قابل‌استفاده‌ی جسد در پیوند اعضا است. بر اساس اصول مبتنی بر حقوق فردی، کلیه‌ی ایالت‌ها در آمریکا موظف‌اند بر اساس قانون اهدای عضو که در اوایل دهه‌ی هفتاد به تصویب رسیده است، عمل کنند. بر اساس این قانون، اهدای عضو پس از مرگ یک حق تثبیت‌شده برای کلیه‌ی شهروندان است. به عبارت دیگر اهدای عضو پس از مرگ فقط با رضایت فرد متوفی در زمان حیات خود یا رضایت تصمیم‌گیر جایگزین که توسط خود فرد در زمان حیاتش انتخاب شده است صورت می‌گیرد. برخی از امت‌گرایان انتقال روتین بعضی از ارگان‌های جسد را حتی در صورت فقدان رضایت ثبت‌شده جایز می‌دانند. استدلال آنان، تعهد فرد به جامعه در کمک به دیگران است. برخی دیگر دولت را مالک اجساد می‌دانند، و نهایتاً برخی دیگر کمک به افزایش سلامتی و طول عمر اعضای جامعه را در صورتی که هیچ بار خاصی بر فرد کمک‌کننده نداشته باشد، از وظایف

شهروندان می‌دانند. از این رو در خصوص تخصیص سهم عادلانه‌ای از مراقبت سلامتی، امت‌گرایانی نظیر کالاهان بر این باورند که به‌جای اینکه نگران زیان‌باری و یا ناقض خودفرمانروایی یک فرد باشیم، باید توجه خود را به این نکته معطوف کنیم که انجام چه اعمالی ما را به یک امت مطلوب نزدیک‌تر خواهد کرد. در جلسات آتی که به موضوع سیاست‌گذاری سلامت با رویکردهای فلسفی خواهیم پرداخت مطالب بیشتری در این خصوص خدمت دوستان ارائه خواهیم کرد.

انجمن علمی-دانشجویی
اخلاق پزشکی
دانشگاه علوم پزشکی ایران